

درد چیست

دکتر بصیر کامجو

29 می 2023 میلادی

غایت ازین مرقومه کلام « درد » در راستی مسئله - بازشناسی انگیزه های مادی و مینوی درد فردی ، خانوادگی و گروهی مردم ما - درسه سده اخیر رویداد های تاریخ سیاسی کشور خراسان - افغانستان می باشد.

چون جُستاروسخن راندن درمورد مولدین «درد» در کره خاکی ما لزوم گسترده و قابل پژوهش بیشتر و ژرفتری خواهد - که تا پای سیاست اقلیمی و اقتصادی کشورهای پیشرفته جهان را ، به دادگاه سنجش جنایت علیه بشریت بکشاند .

اما بگونه ویژه سخن وجدانی دراین نوشته ، بازکاوی واژه « درد » و نفوذ منفی و دلخراش آن بالای مردم ما را به دادگاه پیمایش احساس اخلاقی شهروندان درد کشیده کشورخویش قرار می دهیم :

- درد ، سوزش جانکاه و سُهش متداول جسم است که از مغز آغاز می شود و به جایگه آفت می نشیند.

- درد ورود گزند ، آزار ، خدشه و خُسران ؛ ولذت ورود گوارای ، خوشایندی و سازواری بر مزاج وجود زنده است.

- درد ، برآیند کاریست که خلاف سرشت عامل به اجرا درمی آید و مولد رنج ، زجر ، ماندگی ، سختی ، خستگی ، مشقت و درنهایت به بندگی منجر می شود .

- درد گونه ای از ادراکات ذهن مان است که از آسیب نخاع (مغز تیره) و التهاب پرده های نخاع یا در نتیجه درگیری رشته های اعصاب (تاروپودهای) بدن ایجاد می گردد که از جای ابتلا ، سوزش ، مورمور و گزرگرمی می آغازد تا ژرفای وجود انتشار می یابد . پس درد ادراک ملموس است در جسم زنده و یا رنج تن است در دایره دریافت ، سُهش و شور .

- درد ، ادیت ناخوشایند و مخوف است که مراتب نفوذش از ناموزونی وجود زنده آغاز می گردد و به مرگ آن پایان می یابد.

- به تائید فکری برخی اندیشمندان که درد را به درد جسمانی و نفسانی دسته بندی می کنند . مگر درک و پنداشت ما درمورد ، تأکید براین اندیشه است که ، سرشت جسمانی انسان مانند یک ساختار زنده یگانه گُل است - بدین اساس دستگاه تمییز و نیماد ، هوش و فراست در وجود انسان هرگونه درد راهواره در مغزگزینش می کند . پی بردن درد در چنین یک ساختار پیچیده منجر به انتخاب احساسی (شورمند) است که از هر دو بخش جسمانی و روانی وجود بازتاب می گردد .

جستجو و تأمل واژه درد در تاریخ دانش فلسفی ، بهداشتی و روانشناسی ، خیلی بااهمیت و قابل توجه دریک جامعه است. گستره درد در امور زندگی دارای فرامون بسیار است . اما توجه مادر این بخش از گفتگو ، اهتمام ورزیدن به دوگونه اساسی درد مبذول است .

- درد جسمانی

- درد روانی

نخست درد جسمانی :

درد جسمانی گونه ای از درد های بافتی وجودی هستند ، که همواره به دو شکل درجسم پدیدار می شوند ، یکی درد تند و تیز است که ناگهان به نسبت اتفاق یا رخدادی بروز می کند ، مانند زنبور زدگی ، سوختگی ، زخمی شدن در کار گاه و یا در آشپزخانه ، پیچ خوردگی مچ پا در رفتار و غیره بوده که پس از تداوی و درمان بهبود می یابد .

دیگری درد دیرینه و ریشه دار که سالها می تواند وجود مارا همراهی کند . مانند درد نقرس ، قند خون بالا ، برخی از بیمارهای ویروسی ، سکت قلبی ، بی خوابی ، سکت مغزی و غیره بوده که از سنخ بیماری های مزمن تلقی می شود که کمیت گسترده از مردم جهان را زیر درآیش خود قرار داده است.

اساسی ترین سازه های گروهی ای که مولد درد جسمانی و روانی در جامعه شده و دست و پاگیر انسانهای بی وسیله درزندگانی می گردد ، انگیزه و بن مایه آن بستگی به جایگاه اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی فرد یا خانواده در ساختار قدرت و حاکمیت دولتی در یک نظام ، جامعه و اجتماع دارد .

برای روشن شدن مسئله ، داستان یک خانواده مستمند و مفلس از دست فروشهای خیابان گرد کابل را بیان می کنیم .

مرد 36 ساله سرپرست خانواده به نسبت درآمد ناچیز ، کار دست فروشی خیابانی را رها می کند . و برای بدست آوردن مُزد بیشتر ، ناگزیر می شود که به بابت سرباز اجیر به خدمت اردو روی بیاورد .

این جوان پس از سپری شدن سالی در جنگ های ساختگی حامد کرزی و اشرف غنی احمدزی ، در استان هلمند بوسیله طالبان افغان بقتل می رسد .

و ازین خانواده یک بیوه و چهار نفر پسر بچه های یتیم از سن نه ساله تا دوساله بی سرپرست باقی می ماند . پسر بچه نه ساله نان آورخانه پس از فوت پدر ، بر اثر جاسازی یک بمب از جانب یک خودکُشانه طالب افغان در شهر نوکابل نیز بقتل می رسد .

نگاه کنید که سرچشمه پیدایی درد از کجا برمی خیزد ، و بوسیله کدام نیرو ها و گروه های قومی بدست اجرا گذاشته می شود ، و چگونه کشور ما و خانواده های آسیب دیده ناشی از جنگ و جنایت ، درد را تحمل می کنند و زندگی شان جبراً قربانی سیاست های ضد انسانی حاکمیت ناسیونالیسم دولتی قوم افغان می گردد.

جای بسا تأسف است که این مردم ستم دیده و غمکشیده ای سرزمین ما ناگزیر درگیر و دار - درد جنگ و جنایت ، درد بی شوهری و یا بی پدری ، درد بی خانگی یا بی نانی و بی لباسی ، درد بی نوایی و در بدری ، درد فقر و گرسنگی ، درد ستم ملی و ده ها درد جانسوز دیگر را بدوش بکشد.

تفسیر درد شناسی در این داستان یک نمونه ای از هزاران هزار درد بیست که مردم ما در جریان 275 سال اخیر همه روزه و همه ساله با خون و پوست ، گوشت و استخوان خود لمس کرده و می نمایند . داستان غم انگیز قتل سرپرست خانواده دست فروش خیابانگرد در جنگ هلمند و کُشته شدن پسر بچه نه ساله وی در یک پیش آمد ناگوار خودکُشانه (انتحاری) طالب افغان در شهر نوکابل ، می تواند در فرآیند مستدام بد روزگار افزون بر تولید درد نیازمندی و فقر ، زاینده ده ها گونه درد جسمانی و درد روانی در این خانواده گردد .

دوم درد روانی :

گردش انگیزه درد های روانی در انسان در دومیسیر وانمود گراست . یکی درد روانی که از بیرون بدخل دنیای نهران انسان وارد می شود - دیگری درد روانی ای که از داخل دنیای نهران انسان به بیرون درایش می کند . وآن انگیزه اجبار وناهمگونی های اجتماعی، سیاسی ، اقتصادی ، فردی و خانوادگی ایست که میزان سلسله های نابرابری زیست جامعه را دگرگون می سازد.

هر دو زنجیره درد در میدان کنش وکار در جسم و روان انسان از یک انگیزه مشترک متألم اند . وبنام « روان گسیختگی » یاد می شوند. و در موقعیت های نامناسب جسمی و روانی در انسان رسوخ می کنند و مسبب پیدایی کیفیات وچگونگی : از خود بیگانگی، مسخ خودی، دیوانگی یادبوزدگی، مجنون یا جن زدگی و غیره در وجود انسان می گردد.

در این بخش دو نمونه ای از پهلوه های مختلف « روان گسیختی » را در قالب های سلوکی « از خود بیگانگی » و « مسخ خودی » ، بتأمل می گیریم .

- حالت از خود بیگانگی :

درسالهای 2010 میلادی ، مدتی در دفتر پزشک (Dr.Rudolf Harvarik - Neurologe) در هامبورگ در پهلوی کار رسمی ام - در هفته یک روز به بیماران روانی پارسی گویان بگونه اختیاری ترجمانی می کردم . از جمله ده ها داستان بیماری های « از خود بیگانگی » را که در جریان بازپرسی روان پزشک از بیماران شاهدش بودم ، اینجا یک نمونه از آن داستانها را به تفسیر می گیریم :

در جریان باز پرسی روان پزشک از یک بیمار روانی که مرد سی و هشت ساله ای بود ، او سرگذشت زندگی خود را چنین روایت می کرد : " مدت ده سالی می شود که خانم دوست داشتنی ام بدون کدام مشکل من را ترک کرده است و دوران زندگی خود را پیش می برد . و این رخداد مرا ملول و سرگشته و هاج و واج ساخته است. ... "

از تفسیر داستان مرد سی و هشت ساله روانی پیداست که مشکل جدایی و برهم خوردن شیرازه زندگی مشترک این دو زوج جوان تأثیر ژرف و شگرف بالای روح و روان این مرد گذاشته بود که منجر به پدیدار شدن مشکل وخیم « از خود بیگانگی » در وی گردیده است.

مرد بیمار در یک دیدار دیگرش با روان پزشک می گفت : " که من گاه گهی آوازی را از درون وجودم می شنوم و خبر می شوم که خانم ام در چنگ یک انسان پول دار و نیرومند قرار دارد و اذیت می شود . باید برای نجات و بدست آوردن دوباره آن از هر وسیله کار گرفت . "

روان پزشک در جریان گفتگو از وی سوال کرد : " خوب به قرار گزارش پولیس و خانواده ات ، هفته پیش شما ! در خیابان نزدیک خانه خود ، بوسیله میله آهنین به چند خودرو خسارت وارد کردید . این اقدام با جریان خانم شما چه پیوندی دارد . "

بیمار روانی بجوابش گفت : " من از درونم آوازی شنیدم که همه این خودرو ها از آن مرد است که زن من را در چنگ خود دارد ، به این نسبت به همه آنها آسیب رساندم ... "

اینجا دیده می شود که مرد بیمار به نسبت این پیشامد روانی که عاید حالش گردیده ، عقلش را از دست داده ، خودش نیست ، بلکه در قالب یک موجود زنده فاقد فراست که جاگزین هویت انسانی و شخصیت او شده است - نمایان می شود.

و وی در این داستان همچو سربازی فرمان آواز نامریی را در یک وضعیت خود فراموشی و از خود بیگانگی، بدون چون و چرا اجرا می نماید. "

بلی این مشکل از خود بیگانگی که ناشی از « روان گسیختگی » در وجود انسان است، در جامعه ما جهان مبتلایان زیادی دارد. بازکاوی ما در مورد اینست که منشاء این همه آفات و درد و بلا در جهان - ناشی از فقدان تقسیم ناعادلانه ثروت و تداوم تک محوری قدرت و حاکمیت ناسیونالیستی و استمرار جنگ و جنایت در جوامع بشری است که مولد درد فقر، درد نیازمندی و ده ها گونه درد گروهی دیگر شده و زندگی میلیارد ها انسان بی نوا را از مسیر درست انسانی آن بسمت بیراهه سوق داده است.

- حالت مسخ خودی :

در این نمونه مشاهده می کنیم که چگونه « درد عشق » می تواند به بیماری روان گسیختگی در قالب مسخ خودی جلوه گر شود.

یک جوان - پسر دهقان کم زمین و فقیر به نسبت بیکاری و تنگ دستی از شهرستان غوربند استان پروان جهت کار و کاریابی به کابل سفر می کند. وی پس از مدتی پُرس و پال در چهاردهی کابل در یک خانواده توانگر و مستغنی به حیث باغبان مشغول بکار می شود.

دارنده باغ مرد 72 ساله و یک خانم 66 ساله و دختر بیست ساله داشت. اما دو پسر این مرد سالخورده، خانه وزندگی مستقلی در مرکز کابل داشتند و به تجارت و سیاست مشغول بودند.

این پسر جوان پروانی باغبان پس از چند ماهی در کار و بار خانه بلد شد. آهسته، آهسته تمایل یک جانبه به دختر جوان خانه پیدا کرد. سالی نگذشته بود که وی دیوانه وار عاشق و دلباخته دختر شد. باغبان جوان شب ها و روز ها در کشیک بود که چه گونه می تواند با دختر خانه هم سخن شود.

یکروزی که وقت ساعت یک شب بود، باغبان جوان جهت دیدار دختر در کنار ایوان خود را پنهان کرده بود. ناگهان شرفه پا را شنید خیلی دست و پاچه شد، در جای خود آرام مراقب احوال بود. دید که مردک پیر آرام آرام به اتاق دختر جوان وارد شد و تا سپیده دم آنجا بماند. فردای آن روز باغبان جوان با درد گلوگیر و تالم و ناخوشی ازین رخداد ناموسی، تلاش کرد که در کنج و کنار خانه با دختر جوان مقابل بشود و جویایی این راز گردد، مگر موفق نشد.

مدتی ازین پیشامد اندوهگین سپری شد و باغبان هر روز بدتر از دیروز غمگین تر و مجنون تر و شیدایا ترمی گردید. یک روزی از روزها اتفاقی باغبان در دهلیز خانه با دختر جوان تلاقی شد و آهسته و هراسان از وی سوال کرد که این ارباب پدر شماست. دختر گفت: "خیر، اعضای خانواده ام در جنگهای دوره اول طالبان کشته شدند و من کودکی بیش نبودم. این مرد مرابه فرزندی گرفت. اما اکنون پنهان از زنش با ترسانیدن و تهدید کردن به مرگ، مرا و ادا می سازد که با وی همبستر شوم. و من از ترس و واهمه شدید نمی توانم این درد و این بی آبرویی و جنایت و نجاست این پیر مرد را بکسی بیان کنم."

پس ازین رخداد و شنیدن این داستان، باغبان جوان که دل بسته، مجذوب و مجنون دختر جوان شده بود، روز تاروز زار و زبون و سست و بیمار می شد. و در برابر مردک پیر و موقعیت برتر او خود را خیلی ناتوان یافت، بدین اساس دیوانگی و پریشان مغزی اش بالا گرفت - خانه را ترک کرد و سربه بیابان گذاشت. دوسال تمام باغبان جوان در عالم از روان گسیختگی و مسخ خودی و جنون زدگی، در کوچه و خیابان زندگی غم آلود و پراز مشقت خود را سپری کرد. و بر اثر این درد عشق و نیاز و ناتوانی - زهره ترک شد و چشم از تماشای جهان درد پوشید. بتوفیق خدا